

## امان نامه



صدایی از پشت خیمه های امام حسین(ع) به گوش رسید. صدای ابلیس، صدای وسواس خناس، صدای «شمر» که میگفت: «خواهر زادگان ما کجایند؟» او ابوالفضل و سه برادرش را صدا میزد. برای آنان امان نامه آورده بود...

صدایی از پشت خیمه های امام حسین(ع) به گوش رسید. صدای ابلیس، صدای وسواس خناس، صدای «شمر» که میگفت: «خواهر زادگان ما کجایند؟» او ابوالفضل و سه برادرش را صدا میزد. برای آنان امان نامه آورده بود. یک بار دیگر نیز پیش از این، دایی ابوالفضل از ابن زیاد برای او خط امان گرفته بود، ولی عباس مؤدبانه آن را رد کرده بود. این بار شمر برای جدا کردن ابوالفضل از جمع یاران امام آمده بود. عباس ابتدا اعتنایی نکرد و گوش به آن صدا نسپرد، چون صاحب صدا و هدف او را می دانست. امام حسین(ع) فرمود: برادرم عباس، هر چند او فاسق است، ولی جوابش را بده و بین چه کار دارد. عباس همراه سه برادر دیگرش از خیمه بیرون آمدند. شمر امان نامه ای را که از ابن زیاد، والی کوفه، برای آنان گرفته بود به عباس عرضه کرد و گفت: اگر دست از حسین بکشید و به سوی ما بیایید جانتان در امان خواهد بود. عباس، خشمگین از این همه گستاخی و پررویی، نگاهی غضب آلود به شمر افکند و بر سرش فریاد کشید: «نفرین و خشم و لعنت خدا بر تو و بر «امان» تو! دستت شکسته باد ای بی آرم پست! آیا از ما می خواهی که دست از یاری شریف ترین مجاهد راه خدا، حسین پسر فاطمه برداریم و او را تنها گذاریم و طوق اطاعت و فرمانبرداری لعینان و فرومایگان را به گردن افکنیم؟ آیا برای ما امان می آوری درحالی که پسر رسول خدا را امانی نیست؟!» در نقل دیگری است که فرمود: «امان خدا بهتر از امان عبیدالله است» آن تبهکار سرافکننده و ناکام بازگشت. شمر می خواست با جذب عباس، ضمن آن که ضربه ای به سپاه حسین بن علی(ع) می زند، جبهه کوفه را هم تقویت کند. بی شک، عباس دلیرمردی جنگاور بود و مظهر خشم علی(ع)، حضورش در میان اصحاب سیدالشهدا بسیار با اهمیت و مایه قوت قلب آنان بود. اما دشمنان حق و پیروان باطل، همیشه نادان و کوردلند. مگر عباس در این لحظه های سرنوشت ساز و در آستانه شهادتی شکوهمند، فرزند فاطمه را تنها میگذارد و خود را از یک سعادت ابدی محروم می سازد!

شمر به آن سوی رفت، عباس بن علی هم به سوی امام آمد. در این هنگام «زُهریر» به عباس گفت: می خواهی ماجرای را برایت نقل کنم و سخنی را که خودم شنیده ام بازگویم؟ عباس گفت: بگو.

آنگاه زهریر بن قین ماجرای درخواست علی(ع) از عقیل را در مورد معرفی زنی از قبیله شجاعان، که برای او فرزندی رشید و شجاع بیاورد، بازگو کرد و افزود: پدرت علی، تو را برای چنین روزی می خواست؛ مبدا امروز از یاری برادر و حمایت برادران کوتاهی کنی!

عباس پاسخ داد: ای زهریر، آیا در روزی این چنین، تو می خواهی به من روحیه بدهی و تشویق کنی؟ به خدا سوگند، امروز چیزی نشان دهم که هرگز ندیده ای و حماسه ای بیافرینم که نشنیده ای...

من و از حق جدا گشتن، شگفتا  
به ناحق، هم صدا گشتن، شگفتا  
من و راه خطا، هیاهات هیاهات  
من و ترک وفا، هیاهات هیاهات